|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 17  مدت زمان: 31.55 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 3.65 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 7.30 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  اسرار تقديم اياك بر نعبد(1)  در اين آيهٔ مباركه عبادت و استعانت كه \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(2) مطالبي به عرض رسيد، عنايت فرموديد كه خداي سبحان براي نكاتي، اياك را قبل از نعبد و همچنين اياك دوم را قبل از \*«نستعين»\*(3) ذكر فرمود و ادب عبادت و استعانت را هم به ما آموخت كه چگونه او را عبادت كنيم هرگز نمي‌شود خداي سبحان را بدون آموزش ادبي خدا، او را عبادت كرد.  ب ) مشاهدهٴ معبود، عبادت را آسان مي‌كند  نكته‌اي كه در تقديم اياك بر نعبد مطرح است آن است که، اگر انسان اول معبود را ببيند سنگيني عبادت براي او آسان مي‌شود چون مي‌داند كه را مي‌پرستد و اگر بشناسد كه او جمال محض است و كمال صرف، سختي عبادت بر او آسان مي‌شود. عبادت سخت است كار آساني نيست لذا صبر عند الاطاعة جزء بهترين فضايل است كه صبر را رأس ايمان قرار داده‌اند كه «الصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد»(4) عبادت سخت است كه انسان بندگي و بردگي غير را بپذيرد آن خودخواهي نمي‌گذارد كه انسان بگويد من بنده‌ام وقتي معبود را با جمال و زيبايي مشاهده كند سختي عبادت بر او آسان مي‌شود از اينكه عبادت سخت است نماز دشوار است مي‌بينيد خداي سبحان از او به عنوان اينکه اين يك امر سنگين و بزرگ است ياد مي‌كند. مي‌گويد: نماز خيلي سخت است \*«انها لكبيرة الا علي الخاشعين»\*(5) گرچه از نظر وقت شايد بيش از يك ربع فرصت بيشتر نخواهد، اما بسياري از افراداند كه از خواندن نماز استنكاف دارند، سختشان است، پيشاني به خاك گذاشتن براي انساني كه داعيهٔ استقلال دارد سخت است، از نظر زمان فرصت زيادي ندارند و از نظر كار هم مثل روزه يا مكه رفتن نيست كه مشكلاتي به همراه داشته باشد، اما همين كه انسان اظهار بندگي كند بگويد من بنده‌ام، اين با خوي و خودخواهي آدمي‌سازگار نيست لذا خداي سبحان فرمود: \*«وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»\*(6) انسان خاضع است كه نماز را به خوبي انجام مي‌دهد وگرنه براي انسان خودخواه نماز بسيار سخت است. جريان \*«إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ»\*(7) را در سوره بقره آيه ٤5، اين چنين فرمود: \*«وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»\*(8) به نماز و روزه يا به صبر و صلاة استعانت كنيد و اين صلاة سنگين است يا إنها، يعني استعانت به صبر و صلاة سنگين است، كه ضمير يا به صلاة برمي‌گردد يا به استعانت صبر و صلاة \*«وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا»\*(9) يعني آن صلاة \*«لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»\*(10) يا استعانت به صبر و صلاة \*«لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»\*(11)، صبر هم يكي از مصاديقش روزه است كه گفتند منظور اين آيه نماز و روزه است، نماز هم عبادت است روزه هم عبادت است اگر كسي بخواهد سختي عبادت را تحمل كند بايد جمال معبود را ببيند، اگر جمال معبود را ديد لذت زيارت آن معبود سختي عبادت را آسان مي‌كند لذا اياك كه خطاب به معبود است قبل از عبادت ذكر شده است تا عبادت را در كام انسان شيرين كند و آسان كند. اگر كسي نماز را با سختي خواند تكليف را انجام داد ولي لذتي از نماز نبرد بعنوان اسقاط تكليف وظيفه را انجام داد. اما عده اي اصرار دارند که از نماز بيرون نيايند چون از اين نماز بحق لذت مي‌برند اگر كسي گفت اول تا آخر دنيا اگر يك شب بود و من سجده مي‌كردم ميگفتم هذه ليلة السجود(12) و يا به ركوع مي‌رفتم و مي‌گفتم هذه ليلة الركوع چون در آن حال لذت مي‌برد و هرگز ممكن نيست حال لذيذ را رها كند. اين يكي از نكات تقديم اياك بر نعبد است كه \*«اياك نعبد»\*(13).  ج ) تعيين معبود براي مصونيت از تهاجم شيطان  نكته ديگر آن است كه شيطان گرچه در همه حالات وسوسه مي‌كند. اما وقتي که انسان وارد نماز شد همه نيرو مي‌كند كه انسان هرگز در نماز حضور قلب پيدا نكند در كارهاي عادي شيطان خيلي مزاحم نيست اما وقتي انسان درمسير عبادت افتاد همه ذريّه‌اش را بسيج مي‌كند كه انسان را سرگرم كند. براي اينكه انسان از اين تهاجم همگاني شيطان مصون بماند و چيزي را معبود انسان نكند گفته‌اند شما اوّل معبودتان را تعيين كنيد بعد عبادت را ذکر کنيد. اول نگوييد من عبادت مي‌کنم تا معبود را تعيين كنيد، شيطان خاطراتي را در ذهنتان برق بزند، بگويد معبودتان اين است. اگر بگوييد نعبد، قبل از اينكه الله را بگوييد او در ذهن خاطراتي را آورده و اما اگر بگوييد \*«اياك»\*، معبود را اول معين كنيد ديگر جا براي وسوسه او نيست او نمي‌تواند معبودي را در ذهن و درجان ما رسم كند چون ما معبود را اول معين كرديم ولي اگر بگوييم نعبد تا آن مفعول را ذكر بكنيم معبود را ذكر بكنيم در خاطرات ما هر چه او بخواهد القا مي‌كند كه بگويد يا معبودت صنم باشد يا وطن باشد يااگر نتوانست آنگونه از معبودها را در ذهن ترسيم كند، نجاتِ از جهنم را يا رسيدن به بهشت را در ذهن القاء كند كه بگويد معبودت نجات از جهنم باشد.  مراتب عبادت  چون اگر كسي براي نجات از جهنم عبادت كند كه معبود او بالاصاله و بالاستقلال نجات از جهنم باشد، يا ورود در بهشت، اين عبادتش باطل است. اينكه در فقه ميگويند اگر كسي براي پرهيز از جهنم يا براي اشتياق به بهشت عبادت كرد عبادت او صحيح است مال آن انساني است كه خدا را عبادت كرد منتها ندانست از خدا چي بخواهد، همتش كم بود خدا را عبادت كرد ولي از خدا نجات از آتش خواست يا ورود در \*«جنات تجري من تحتها الانهار»\*(14) طلب كرد از خدا لقای او را نخواست، از خدا ميوه خواست خدا را عبادت كرد ولي از خدا بهشت خواست اين عبادتش صحيح است ولي اگر كسي هدف اصلي‌اش معبود بالذاتش نجات از جهنم يا ورود در بهشت باشد و خدا را وسيله قرار بدهد خوب البته عبادت او باطل است اگر عده اي از علما آنطوري كه مرحوم شيخ بهايي (رضوان الله تعالي عليه) دركتاب شريف اربعين از عده اي از علما و فقها نقل مي‌كند﴿15﴾ كه عبادت كساني که «خوفا من النار»(16) يا «شوقا الي الجنه»(17) خدا را عبادت مي‌كنند عبادتشان باطل است مال آن موردي است كه معبود بالاصاله و محبوب بالاستقلال و بالذاتشان همان نجات از جهنم يا ورود بهشت باشد آنگاه خدا را وسيله قرار مي‌دهند تا بوسيلهٴ خدا بروند بهشت و اگر مي‌شد که بهشت بروند و خدا را نخواهند بدون خدا ممكن بود به بهشت بروند خدا را عبادت نمي‌كردند. چرا؟ چون مقصود بالذات اينها ورود در بهشت است. اين عبادتها باطل است البته. اما نوع مسلمين و مردم كه خدا را عبادت مي‌كنند عبادتشان اين چنين نيست خدا را عبادت مي‌کنند، او را معبود بالذات و مستقل مي‌دانند، منتها نمي‌دانند از او چه بخواهند، آمدند حضور خدا، از او سيب و گلابي خواستند از او مسكن خواستند از او \*«جنات تجري من تحتها الانهار»\*(18) طلب كردند از او او را نخواستند «من ذا الذي ذاق حلاوة محبتك فرام منك بدلا»(19) چون نچشيدند لذت انس حق را، از او غير او را طلب كردند. بنابراين اگر كسي معبود بالذاتش محبوب بالذاتش ورود در بهشت باشد که براي بهشت خدا را عبادت كند خدا بشود وسيله، اين عبادت البته باطل است، باطل است يعني قضا دارد بعد از مرگ او هم بايد براي او بايد قضا بجا بيآورند و مانند آن. اما اگر كسي نه، خدا را عبادت مي‌كند كه اكثري اين چنين است، خدا معبود بالذات آنهاست منتها نمي‌دانند از خدا چي بخواهند، از خدا ورود در بهشت مي‌خواهند اين عبادتها البته صحيح است لذا بسياري از فقها اين عبادتهاي رايج را صحيح مي‌دانند و خود مرحوم شيخ بهايي هم در اربعين که از بزرگان نقل مي‌كند كه عبادتهاي آنها از عبادت‌هاي كساني كه خوفا يا حباً عبادت مي‌كنند باطل است، خودش مي‌فرمايد: حق اين است كه عبادتهاي اين مردم صحيح است منتها نمي‌دانند كه از خدا چي طلب كنند. اگر كسي با گفتن \*«اياك»\*(20)، معبودش را مشخص كرد كه خداست و لا غير آنگاه از خدا غير خدا نمي‌خواهد، خدا هم به انسان همه چيز مي‌دهد اما ادب بندگي اين است كه از او ديگر سيب و گلابي نخواهيم از اوديگر باغ و استخر نطلبيم از او، او را بطلبيم او هم \*«جنات تجري من تحتها النهار»\*(21) مي‌دهد هم \*«في مقعد صدق عند مليك مقتدر»\*(22) اعطا مي‌كند هردو را اعطا مي‌كند ولي اگر كسي همتش نازل بود از او بهشت جسماني ظاهري طلب كرد به او مرحمت مي‌كند \*«ان المتقين في جنات ونهر»\*(23) اما آن مقام بلند \*«في مقعد صدق عند مليك مقتدر»\*(24) را ديگر به او نخواهد داد. پس تقديم اياك بر نعبد تعيين معبود بالاصاله است كه معبود ما تويي و نه غير.  گسترهٴ ضمير جمع در نعبد  چون در \*«نعبد»\*(25) كه متكلم مع الغير است كل ما سوي داخل شده است چون منظور اين نيست كه من با شوون وجوديم تو را عبادت مي‌كنم يا من با نمازگزارهاي مسجد تو را عبادت ميكنم يا امام بگويد من با امت تو را عبادت مي‌كنم يا پيامبر بگويد من با مردم تو را عبادت مي‌كنيم بلكه نه، نمازگزار مي‌گويد همه جهان هستي يك طرف همه داريم تو را عبادت ميكنيم تو واحدي كه منشا اين كثيري و اين کثير است كه بنده توست بهشت و جهنم هم تو اين نعبد داخل است يعني ما با همه گسترش جهان هستي تو را عبادت مي‌كنيم. ديگر چيزي كنار نمي‌ماندكه او بشود هدف. غير از خدا هر چه هست عابد و بنده است، حتي بهشت و جهنم.  هم اينجور انسان را هم از جهنم نجات ميدهد هم وارد بهشت مي‌كند هم از لقاي حق برخوردار مي‌كند اما اگر به اين حد نباشد مرتبه نازل تر باشد فقط انسان را از جهنم نجات مي‌دهد و وارد بهشت مي‌كند ديگر لقاي حق مطرح نيست، بنا براين اين هم ميتواند نكته دوم باشد كه وقتي معبود مشخص شد ديگر شيطان توان آن را ندارد كه در خاطره ها معبودي ديگر را ترسيم كند ولو شوق به بهشت يا ولو ترس از آتش، جهنم هم عبادت مي‌كند خدا را. چون در جهنم هم فرشتگاني هستند كه \*«وما جعلنا اصحاب النار إلاّ ملائكةً»\*(26) اين فرشتگان كه ماموران اداره جهنم‌اند معصومند خود جهنم حق ندارد كسي را بيش از اندازه استحقاقش بسوزاند وحق ندارد كمتر از آن اندازه‌اي كه دستور رسيده است بسوزاند. اين چنين است \*«كلما خبت زدناهم سعيرا»\*(27) اينطور نيست كه آتش جهنم مثل آتش دنيا احيانا اشتباها كسي را بسوزاند يا كمتر بسوزاند ويا بيشتر بسوزاند و مانند آن.  د ) موحد فاني تنها معبود را مي‌بيند  نكته بعدي كه مي‌تواند سر تقديم ايا بر نعبد باشد آن است كه انسان در عبادت يك ركنش معبود است يك ركنش عبادت است يك ركنش عابد در بين اين اركان ثلاثه آنچه اصل است معبود است عابد اگر خود را ديد و عبادت خود را ديد و معبود را ديد اين گرفتار تثليث است اين موحد نيست و اگر خود رانديد عبادت را ديد و معبود را ديد اين گرفتار ثنويت و دوگرايي و تثنيه است هنوز موحد نشده اگر نه خود را ديد و نه عبادت خود را ديد، فقط ذات اقدس الله و معبود را ديد او موحد است اين اياك اول معبود را انسان مي‌بيند و آخر هم همان معبود را مي‌بيند ديگر سخن از عابد نيست سخن از عبادت نيست چون تمام همت انسان متوجه لقاي آن معبود شده است و اگر خود را يا عبادت خود را ببيند تحت الشعاع مشاهده معبود است و انسان حالات گوناگون دارد همه يك حال ندارند، يا يک انسان در هميشه به يك حال نيست.  گفتند دو تعبير در قرآن كريم، يكي مربوط به حبيب خدا و يكي مربوط به كليم خدا كه (عليهما الاف التحية و الثناء) آن تعبيري كه مربوط به حبيب خدا است يعني رسول خدا (عليه آلاف التحية و الثناء) اول خدا را مي‌بيند، در پرتو خدا خود را مي‌بيند، اما تعبيري كه مربوط به كليم خدا است از پايين شروع مي‌كند، مي‌گويد: مرا خدا حفظ مي‌كند، كه خود را مقدمه مشاهده حق قرار ميدهد. ولي حبيب خدا مي‌گويد: خدا مرا حفظ مي‌كند. كليم خدا مي‌گويد: مرا خدا حفظ مي‌كند. ملاحظه مي‌فرماييد كه بين اين دو تعبير چه فرقي است. در سوره توبه آيهٔ ٤٠ اين است فرمود: \*«الا تنصروه»\*(28) شما اگر رسول خدا را ياري نكنيد، نه دين من به نصرت شما محتاج است و نه رسول من. زيرا حوادث سنگيني بر رسولم گذشت كه احدي ياور او نبود، تنها خدا ناصر او بود. \*«الا تنصروه»\*(29) شما اگر پيامبر را ياري نكنيد \*«فقد نصره الله»\*(30) خداي سبحان او را ياري كرد. کِي؟ \*«اذ اخرجه الذين كفروا»\*(31) وقتي كفار مكه او را از مكه بيرون كردند \*«ثاني اثنين»\*(32) اينها دو نفر بودند. \*«اذ هما في الغار»\*(33) اين دو نفر در آن غار پناهنده شدند. \*«اذ يقول لصاحبه»\*(34) رسول من به رفيق و همسفرش فرمود: \*«لا تحزن»\*(35) محزون و غمگين مباش. چرا ؟ چون \*«ان الله معنا»\*(36) تحقيقا خدا با ما است در حال خطركه دشمن به لبه غار رسيده است و نه ناصري است و نه راه گريزي، رسول خدا با جمله اسميه، با تاكيد، اول از خدا شروع كرد. فرمود: \*«ان الله معنا»\*(37) اول از خدا، بعد در پرتو خدا سخن از خود به ميان آورد. فرمود: تحقيقا خدا با ما است.  و اما در سوره شعراء آيه ٦١ و ٦٢ اينست: \*«فلما تراء الجمعان قال اصحاب موسي إنّا لمدركون قال كلا ان معي ربي سيهدين»\*(38) وقتي اين دو گروه يكديگر را ديدند، يعني موسي (عليه‌السّلام) بني اسرائيل مستضعف و محروم را، بهمراه آورد، فراعنه هم از پشت سر اينها را تعقيب كردند و اينها را در لبه اين درياي روان ديدند. جلو درياي روان خطرناك، پشت سرهم لشكر جرار فرعون. بني‌اسراييل به موساي كليم عرض كردند: \*«انا لمدركون»\*(39) الان ما را مي‌گيرند چون راهي براي گريز و فرار نيست. الان به ما مي‌رسند. \*«انا لمدركون»\*(40) ما را دستگير مي‌كنند. در اين موقعيت موساي كليم بين دو خطر كه قرار گرفت، يعني از جلو، اين درياي پرخروش و از پشت سر آن لشگر جرار، اين چنين فرمود: \*«كلا»\*(41) نگوييد الان ما را دستگير مي‌کنند \*«ان معی ربي سيهدين»\*(42) با حرف ردع توهم آنها را از بين برد. فرمود ما هرگز دستگير نخواهيم شد. تحقيقا با من خداي من هست كه مرا هدايت كند. «كلا»(43) نگوئيد «انا لمدركون»(44) ما دستگير مي‌شويم. \*«ان معی ربي سيهدين»\*(45) تحقيقا با من خداي من است كه مرا هدايت مي‌كند. اين جمله \*«ان معی ربي سيهدين»\*(46) جز سنن سفر است. مستحب است كه مسافر اين جمله را در مسافرت بگويد كه \*«ان معی ربي سيهدين»\*(47). خب فرق آن جمله‌اي كه حبيب خدا گفت با اين جمله‌اي كه كليم خدا گفت اينست كه: حبيب خدا اول خدا را مي‌بيند ؛ در پرتو خدا خود را، كليم خدا اول از مشاهده خود شروع ميكند بعنوان آيت، بعد به خدا مي‌رسد. حبيب خدا مي‌گويد: \*«ان الله معنا»\*(48) تحقيقا خدا با ماست، ولي كليم خدا مي‌گويد \*«إنّ معيَ ربّي سيهدين»\*(49). با من خداي من است كه اول سخن از خود است بعنوان آيت ومقدمه، بعد سخن از خدا. اگر كسي به آن مقام شامخ راه يافت حرفش در همه حالات اين است كه \*«إنّ الله معنا»\*(50) اگر به آن مقام راه نيافت درحد متوسط است مي‌گويد \*«إنّ معي ربّي سهيدين»\*(51) تحقيقاً با من خداي من است كه مرا هدايت مي‌كند اگر انسان سخن از \*«اياك نعبد»\*(52) دارد، اول معبود را مي‌بيند، در پرتو معبود عبادت و عابد را. مي‌گويد: \*«إنّ الله معنا»\*(53) نمي‌گويد: \*«إنّ معي ربّي سهيدين»\*(54) گرچه هر دو خوب است، اما يكي خوب و يکي خوبتر. يكي كمال و يكي كمال برجسته‌تر بين اين دو تعبير فرق است.  راز عظمت سورهٴ فاتحة الكتاب  اگر چنانچه سوره فاتحة الكتاب اينقدر به او حرمت دادند و گفتند ام الكتاب است و سبع مثاني است و تقريبا در بعضي از تعبيرات عدل قرآن كريم قرار گرفت كه \*«لقد اتيناك سبعا من المثاني و القران العظيم»\*(55) و اين كه هيچ نمازي بدون فاتحة الكتاب نيست چه مستحب و چه واجب كه «لا صلوة الا بفاتحة الكتاب» (56). ممكن است در ركعات سوم وچهارم با تسبيحات حل بشود اما ركعت اولي و ثانيش بدون فاتحة الكتاب مجزي نيست و در ركعت ثالثه و رابعه هم باز هم فاتحة الكتاب مجزي است. نماز گزار مخيراست بين فاتحة الكتاب و تسبيحات اربعه. اينكه براي فاتحة الكتاب اين همه مقامات قايل شده اند و گفته‌اند براي شفاي بيمارتان از هفت حمد غفلت نكنيد و چيزي نيست كه در فاتحة الكتاب نباشد، بخاطر اين نكات عميقي است كه در اين آيات مباركه ادراك شده است كه هرچه شما در آيات اين سوره كريمه فحص مي‌كنيد، توحيد را بيشتر مشاهده مي‌كنيد. اول خدا است بعد عبادت، اول خدا است بعد استعانت حتي اگر بخواهيم از او كمك بگيريم هم اول بايد نام او را ببريم تا از او كمك بگيريم. بعد بگوييم \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(57) كمك خواهي هم فرع بر آن است كه او را عبادت كنيم به يك مقداري به او نزديك بشويم تا بخود اجازه استعانت بدهيم، بگوييم به ما كمك بکن.  مراتب استعانت  و اگر چنانچه عبادات درجاتي داشت، استعانت هم درجاتي خواهد داشت. يك وقت انسان خود را مي‌بيند مي‌گويد من خدا را عبادت مي‌كنم. آنگاه \*«اياك نستعين»\*(58) كه بدنبالش ذكر مي‌كند، خيلي ضعيف و كم رنگ خواهد بود. \*«اياك نستعين»\*(59) يعني من تو را عبادت مي‌كنم، اين كار از آن من است ولي تو هم من را کمک كن. چون معاونت، نصرت شفاعت اينها غير از ولايت است. اين عناوين چهارگانه، از همه ظريف‌تر مسأله ولايت است. اعانت، شفاعت نصرت اينها يك طرف، ولايت طرف ديگر. انساني كه كار را خودش انجام ميدهد منتها كمبودش را ازديگري كمك مي‌گيرد، مي‌گويند از ديگري استعانت كرد و ديگري ناصر او شد، معاون و معين او شد. كار را خود انسان انجام مي‌دهد، كمبودش را ديگران جبران مي‌کنند، در اين زمينه مي‌گويند انسان ازديگري يا ديگران مدد گرفت، استعانت کرد، ديگران معين اويند، يا ناصر اويند. يا كار را انسان انجام مي‌دهد، كمبودي دارد، اين كمبود را با دخالت ديگران جبران مي‌كنند، مي‌گويند اينجا با شفاعت مسئله حل شد. ولي يكوقت از انسان كاري ساخته نيست، اين چنين نيست كه يك مقداري را خود انسان بعهده بگيرد كمبودش را ديگران جبران كند. كاري از انسان ساخته نيست همهٔ شئون را به خدا مي‌سپارد. اينجا سخن از ولايت است. يک انسان اگر رشد كرد، يک فرزند بالغي شد، كارها را بعهده مي‌گيرد، كمبود كارهاي او را پدر جبران مي‌کند. اينجا پدر ناصر و معين فرزند جوان است. يا اگر كمبودي داشت با دخالت پدر، يعني شفاعت پدر مشكل فرزند بالغ حل مي‌شود، ولي اگر فرزند نوزاد بود، \*«لا يقدر علي شئ»\*(60) بود اين فرزند مستقيما درتحت ولايت پدر است پدر ولي اوست نه ناصر او، نه معين او، نه شفيع او. اگر كودك نوزاد شد هيچ چيزي از خود ندارد، در اينجا در تحت ولايت پدر است نه پدر فقط ناصر اوست. اگر بين ولايت و بين معاونت و شفاعت و نصرت فرق است آنها در يک طرف و ولايت در طرف ديگر است، انسان هر اندازه در عبادت موحد راستين باشد، آن استعانتش هم ظريف‌تر خواهد شد. استعانت مي‌تواند نظير استعانت مولّي عليه از ولي باشد، مي‌تواند نظير استعانت شخص از ناصر باشد يا معان از معين باشد يا مشفوعٌ له از شفيع باشد و مانند آن. اين كودك نوزاد هم از ولي استعانت مي‌كند. عون كامل از آن ولي است، كه همه شئون مولي عليه را در زير اشراف دارد.  «ولايت» وليّ با «حَجر» مولّي عليه همراه است  اگر عبادت به مرحله عاليه راه يافت استعانت به مرحله ولايت مي‌رسد. يعني اين عبد كه مستعين بود، مي‌شود مولي عليه و خداي سبحان كه مستعان بود، مي‌شود \*«ولي»\*(61)، \*«الله ولي الذين امنوا»\*(62). ولايت با محجور بودن مولي عليه همراه است. اگر يك موجودي خود مستقل بود، ولي ندارد، تحت ولايت كسي نيست. اگر گفتند اين موجود تحت ولايت فلان انسان است يعني خود محجور است. همواره ولايت با حجر مولي عليه همراه است. يك انسان مستقل تحت ولايت احدي نيست. ـ اين مجنون است، اين صغير است، اين مغمي‌عليه است، اين كسي كه رشدي ندارد و مانند آن، اين است که محجور است و محجور ولي مي‌طلبد﴿63﴾. انسان اگر در عبادت هم خود را محجور يافت، اين استعانت در \*«اياك نستعين»\*(64) شكل استيلا مي‌گيرد يعني خدايا تو ولايتم را بپذير. من بشوم مولي عليه تو، تو بشوي ولي من. اگر او ولي انسان شد، انسان ازگزند دشمن دروني و بيروني آسوده و راحت است چون \*«الله ولي الذين امنوا»\*(65)، قهرا \*«اياك نعبد»\*(66) مي‌تواند راهگشا باشد که \*«اياك نستعين»\*(67) هم از يك ظرافت خاصي برخوردار باشد. تا عابد چي باشد و چه اندازه خداي سبحان را عبادت كند. اول ممكن است خود را ببيند و اگر خود را نديد در مرتبهٴ ثانيه عبادت را ببيند، اگر از اين دو بند رها شد جز معبود احدي را نخواهد ديد، آنگاه است که همهٔ نعم ظاهري و باطني را خدا به او اعطا مي‌كند.  «والحمد لله رب العالمين»  پاورقي‌ها:  ﴿1﴾ يك مورد از اسرار تقديم اياك بر نعبد در جلسه شانزدهم ذكر شده است.  (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (3) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (4) اصول كافي، ج 2، ص 87.  (5) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (6) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (7) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (8) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (9) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (10) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (11) سورهٔ بقره، آيهٔ 45.  (12) ر.ك شرح احوالات اويس قرن.  (13) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  ﴿14﴾ سورهٔ بقره، آيهٔ 25  ﴿15﴾ الاربعون حديثا، للشيخ البهائي، حديث 27، ص 441 ـ 446  (16) بحار، ج 67، ص 17.  (17) بحار، ج 12، ص 380.  (18) سورهٔ بقره، آيهٔ 25.  (19) مفاتيح الجنان، مناجات محبّين.  (20) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (21) سورهٔ بقره، آيهٔ 25.  (22) سورهٔ قمر، آيهٔ 55.  (23) سورهٔ قمر، آيهٔ 54.  (24) سورهٔ قمر، آيهٔ 55.  (25) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (26) سورهٔ مدثر، آيهٔ 31.  (27) سورهٔ اسراء، آيهٔ 97.  (28) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (29) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (30) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (31) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (32) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (33) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (34) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (35) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (36) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (37) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (38) سورهٔ شعراء، آيات 61 ـ 62.  (39) سورهٔ شعراء، آيات 61 ـ 62.  (40) سورهٔ شعراء، آيات 61 ـ 62.  (41) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (42) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (43) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (44) سورهٔ شعراء، آيهٔ 61.  (45) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (46) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (47) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (48) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (49) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (50) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (51) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (52) سورهٔفاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (53) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (54) سورهٔ توبه، آيهٔ 40.  (55) سورهٔ شعراء، آيهٔ 62.  (56) سورهٔ حجر، آيهٔ 87.  (57) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (58) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (59) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (60) سورهٔ نحل، آيهٔ 76.  (61) سورهٔ بقره، آيهٔ 257.  (62) سورهٔ بقره، آيهٔ 257.  ﴿63﴾ البته مراد از اين حَجْر، حَجْر رايج در فقه اصغر نيست، بلكه مقصود محجور بودنِ موجودِ رابط در برابر موجودِ مستقل است؛ هر چند آن موجودِ رابطْ خودْ وليّ الله باشد . ر. ك تفسير تسنيم، ج 1، ص 449  (64) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (65) سورهٔ بقره، آيهٔ 257.  (66) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (67) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |